

## اسلام برترین دین الهی و قرآن برترین حجت الهی

دکتر عبدالله شکیبا

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

### چکیده:

از دیدگاه قرآن کریم اصل دین و حقیقت اسلام شناخت حق تعالی و دوری از هرگونه شرک است که محور اصلی تبلیغ همه پیامبران الهی (ص) را تشکیل می‌دهد. این کتاب مقدس برای شناخت مبدأ مطلق و حقیقت هستی و اهمیت وجودی انسان خرد او را با استدلال عقلی آشنا می‌سازد و به شناخت آیات الهی که در همه پدیده‌های هستی و از آن جمله آیاتی که در نقش او متجلی است، ارشاد می‌کند تا از مقام خودآگاهی و خداآگاهی بازماند و برای این که در شناخت پروردگار خویش دچار اشتباه نشود، او را از هرگونه اعتبارات و تشبیهات در شناخت حق تعالی بر حذر می‌دارد تا مبدأ مطلق را در قالب اندیشه‌اش محدود نسازد.

قرآن کریم ارتباط آدمی را به حق تعالی از یک سو، و وابستگی او را به عالم ماده از سوی دیگر مورد توجه قرار می‌دهد؛ از این رو، گاه اعمال او را به مبدأ مطلق نسبت می‌دهد، تا خود را در اعمالش مستقل نپندارد و گاه اعمالش را به خود او نسبت می‌دهد تا انسان مسئولیت خود را در انجام تکالیف الهی بشناسد و از بازگشت به مبدأ مطلق باز نماند.

این کتاب الهی وجود مطلق را به مقتضای ضرورت عقلی واحد دانسته و همه موجودات را شأنی از شئون او و غیرمستقل در وجود معرفی می‌کند، تا آدمی با توجه به عنایت الهی و بهره‌مندی از صفات الهی به مقام خلیفه‌اللهی دست یابد.

فلاسفه بزرگ اسلامی با همه اعتبار و ارزشی که برای عقل آدمی از جهت شناخت حقایق قائلند، قلمرو شناخت عقل را بسیار محدود می‌دانند و در جهت دستیابی به عقاید ایمانی درست، هدایت قرآنی را از هدایت عقلی برتر می‌شمارند؛ که در این خصوص به سخنان ابن‌سینا و شیخ اشراق و صدرالمآلهین استناد شده است.

xxx

اسلام در لغت به معنی تسلیم‌شدن و پذیرفتن است.<sup>۱</sup> در فرهنگ قرآنی، اسلام دین توحیدی است. در قرآن مجید درباره ابراهیم خلیل(ع) آمده است: «ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین» (آل عمران/۶۷) و در آیه دیگری از زبان آن حضرت آمده است: «انی و جَهِتُ و جَهِی لِلذی فطرَ السَّمَوَاتِ و الارضِ حنیفاً مُسْلِماً و ما انا من المشرکین.» (انعام/۷۹)

از این آیات و برخی آیات دیگر، چنین فهمیده می‌شود که اصل دین الهی، شناخت حق تعالی و اعتقاد به یکتایی حضرت حق و دوری از هر گونه شرک می‌باشد و این شناخت است که محور اصلی تبلیغ همه انبیای الهی بوده است.<sup>۲</sup>

در بعضی آیات، کلمه اسلام ظاهراً بر دین و آیینی اطلاق شده است که از جانب حق تعالی و به وسیله حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله(ص) به جهانیان ابلاغ شده است؛ همانگونه که حق تعالی می‌فرماید: «ان الدین عند الله

الاسلام»<sup>۳</sup> (آل عمران/۱۹)؛ «من يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين» (آل عمران / ۸۵) و نیز پس از واقعه غدیر خم، خطاب به امت اسلامی فرموده است: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا.» (مائده/۳) که پس از گذشت اندک‌زمانی از ظهور اسلام، کلمه «اسلام»، به صورت حقیقت شرعی، بدون قرینه به همین معنی به کار می‌رفت.

در این آیین مقدس، همه عقاید ایمانی و آموزشهای اخلاقی و رفتاری باید در مرحله نخست بر اساس تعلیمات قرآنی استوار باشد؛ چون قرآن کتاب هدایت است و با بهترین و استوارترین روش راهنمای آدمی است.<sup>۴</sup>

در احادیث روایت شده از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین، به تعلیمات قرآنی و پیروی از آن تاکید شده است.<sup>۵</sup>

قرآن کریم درباره وجود حق تعالی و صفاتش، و نیز درباره حقایق جهان نامحسوس، و همچنین درباره اهمیت وجودی انسان، سخن گفته و عقل او را برای آگاهی به این حقایق - در مقام ارشاد و تنبیه - مخاطب قرار داده و او را فراخوانده است تا حقایق را آن‌گونه که هست، پیش از آنکه در قالبهای احساسات و تعصبات نسنجیده و پندارگرایانه شکل گیرد، دریابد.

این کتاب مقدس، علاوه بر توجه دادن انسان به شناخت خود و رسیدن به خودآگاهی، خرد او را با استدلالات عقلی آشنا می‌سازد و توجه او را به نظام طبیعت برمی‌انگیزد، تا از آثار مشهود، مبدأ هستی را بشناسد و به آن ایمان آورد.<sup>۶</sup>

. در قرآن کریم از مبدأ هستی به عنوان وجود مطلق یاد می‌شود، مبدائی که دارای قدرت، علم، اراده و دیگر صفات کمال، به نحو مطلق و بی‌نهایت است، که همه

موجودات را به قدرت خویش آفریده و به حکمت خویش نظام بخشیده است و عنایت و رحمت او در همه حال شامل همه آنها است.<sup>۷</sup>

در میان آفریده‌های حق تعالی، قرآن برای انسان اهمیتی خاص و مرتبه‌ای والا قائل است؛ چه، آدمی از جهتی دارای صفات مادی و از جهتی دارای صفاتی معنوی است که تجلی صفات الهی به شمار می‌آید و در حقیقت حلقه اتصال بین عالم مادی و عالم لاهوت، یعنی واسطه بین عالم محدود و مبدأ مطلق است.<sup>۸</sup> از این رو، قرآن برای توجه انسان به این مرتبه والای خویش، او را به آیات الهی که در نفس او متجلی است ارشاد می‌کند و بازگشت او را به مبدأ آفرینش مورد توجه قرار می‌دهد و از توجه به مادیات صرف و امیال وابسته به آن او را نهی می‌کند تا از ارتباط خویش با مبدأ مطلق غافل نباشد و از مقام خودآگاهی و خداآگاهی باز نماند.<sup>۹</sup> و برای آنکه انسان در شناخت آفریدگار خویش دچار اشتباه نشود، او را از هر گونه اعتبارات و تشبیهات در شناخت حق تعالی بر حذر می‌دارد تا صفات مبدأ مطلق را در قالبهای محدود اندیشه‌اش محدود نسازد.<sup>۱۰</sup>

قرآن کریم ارتباط آدمی را به حق تعالی از یک سو و وابستگی او را به عالم ماده از سوی دیگر مورد توجه قرار می‌دهد، از این رو گاه اعمال او را به خود او نسبت می‌دهد تا مسئولیت خود را دریابد و از سیر به سوی کمال و بازگشت به مبدأ مطلق باز نماند و گاه اعمالش را به مبدأ مطلق نسبت می‌دهد، تا خود را در اعمالش مستقل نپندارد؛ چه، استقلال در فاعلیت، مستلزم استقلال در وجود است.<sup>۱۱</sup> که آن اختصاص به ذات اقدس الهی دارد؛ بنابراین تناقضی که در بدو امر در بعضی از آیات از جهت انتساب فعل گاه به انسان و گاه به خدای متعال به نظر می‌آید، ظاهری است و به علت اختلاف در جهت نسبت، تناقضی در بین

نیست، نه جبر مطلق است آن گونه که فرقه مجبره و از آن جمله اشاعره پنداشتند، نه تفویض مطلق آن گونه که معتزله استنباط کرده‌اند، «بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»؛ زیرا انسان با آنکه قادر و مرید است، در هیچ حال از قلمرو سلطنت و ملکوت الهی خارج نیست و بهره‌اش از وجود، بر اثر تعلقی است که وجود محدود او به مبدأ مطلق دارد.<sup>۱۲</sup>

باری قرآن کریم روح آدمی را متوجه وجود مطلق می‌کند که خالق همه اشیاء است و هر گونه که بخواهد، به مقتضای عنایت و رحمت خویش، در آنها تصرف می‌کند، به نحوی که جای هیچ پرسشی نیست.<sup>۱۳</sup> زیرا وجود مطلق، فوق همه موجودات است و از او جز خیر افزوده نمی‌شود، و برای موجود مقید امکان سنجش آنچه از موجود مطلق پدید می‌آید، وجود ندارد؛ زیرا آنچه آدمی آن را خیر یا شر می‌پندارد، از وجهه نظر محدود او است.<sup>۱۴</sup> بنابراین، نسبی و اعتباری است و نمی‌تواند برای سنجش افعال وجود مطلق مقیاسی درست باشد.<sup>۱۵</sup>

قرآن کریم وجود مطلق را به مقتضای ضرورت عقلیه، واحد، و همه موجودات را شأنی از شئون او و غیرمستقل در وجود می‌داند؛ بنابراین، آنچه برای آدمی لازم است این است که با توجه به آنچه حق تعالی به او عنایت کرده است، با سعی و عمل خویش بهره‌ای از صفات الهی را در خود به وجود آورد و مقام والای خویش را که همان مقام خلیفه‌اللهی است، بازیابد.

قرآن مجید از انسان مطلق و موهومی که وجود خارجی ندارد، سخن نمی‌گوید، بلکه از انسانی سخن می‌گوید که از جهت وجود مادی خویش محدود و مقید به بسیاری از اعتبارات نسبی است، ولی با این حال، او را به اهمیت نفسش که نفخه‌ای الهی است و حقیقت انسان است، متوجه می‌سازد تا با توجه

به ارتباط خویش با مبدأ مطلق، خود را از دام غرور برهاند و با دل‌آگاهی به پروردگار کریم ایمان بیاورد.

قرآن کریم درباره وجود مطلق و صفاتش، و درباره روز رستاخیز عمومی و بازگشت همه کائنات به آن مبدأ مطلق، و درباره روح و حقیقت آدمی، غایت زندگی بشر، سعادت و شقاوت حقیقی، خیر و شر، و همچنین درباره جبر و اختیار مسائلی را مطرح و مورد بررسی قرار می‌دهد که بخشهای مهمی از مسائل اعتقادی و عقاید ایمانی است. از این رو، برای دستیابی به عقاید راستین اسلامی، باید از آموزشهای قرآنی که بیان آن، در همه موارد، حکمت محض و تفصیلی از جانب خدای حکیم است بهره گرفت.<sup>۱۶</sup> البته بهره‌گیری از وحی الهی بدون بینش عقلی امکان ندارد و همان‌گونه که در احادیث آمده است، عقل نیز حجّتی از جانب حق تعالی است.<sup>۱۷</sup> ولی نباید چنین پنداشت که عقل آدمی توان شناخت همه حقایق دینی را دارد؛ زیرا بسیاری از عقاید ایمانی در قلمرو شناخت آدمی قرار ندارد و همان‌گونه که حق تعالی فرموده است، به آدمی شناخت اندکی عطا شده است.<sup>۱۸</sup> و آدمیان معمولاً از ظاهر جهان آگاهی دارند و از باطن امور که حقایق نهفته‌ای است، آگاهی ندارند.<sup>۱۹</sup>

باری آنچه در شناخت عقاید ایمانی باید مورد توجه باشد، وحی الهی است و عقل نیز، در کنار آن، حجّت و وسیله دیگری برای شناخت عقاید دینی است، اما نباید عقل را بر وحی مقدم دانست و شناخت دینی را شناخت عقلی محض پنداشت و به تأویلات و تفسیرهایی درباره آیات قرآنی بر مبنای عقل پرداخت؛ زیرا مسائلی درباره عالم غیب و روز رستاخیز عمومی وجود دارد که با عقل آدمی قابل شناخت و سنجش نیست. ابن خلدون که از اشاعره است، قلمرو عقاید

ایمان را گسترده‌تر از قلمرو شناخت عقلی می‌داند، ولی درستی احکام عقل را نیز انکار نمی‌کند. وی می‌گوید: با عقل نمی‌توان مسائل توحید و صفات حق تعالی و آخرت و حقیقت نبوت را شناخت، همان‌گونه که با ترازویی که با آن زر را می‌سنجند نمی‌توان کوه را سنجید؛ و این از آن جهت نیست که ترازو در سنجش خود دقیق نیست، بلکه از آن جهت است که توان سنجش آن محدود است. عقل نیز از جهت حدّ وجودی خود در شناخت حقایق محدود است و توان احاطه و شناخت ذات حق تعالی و صفات او را ندارد.<sup>۲۰</sup>

فلاسفه اسلامی نیز با همه اعتبار و ارزشی که برای عقل از جهت کشف حقیقت قائل بودند، قلمرو شناخت عقلی را بسیار محدود دانستند و از تأویل آیات قرآنی بر مبنای عقل در جهت رسیدن به عقاید ایمانی خودداری کردند. ابن سینا در فصل هفتم از مقاله نهم کتاب شفا درباره حشر جسمانی می‌گوید: «برای عقل راهی در جهت اثبات آن وجود ندارد و تنها از راه شرع قابل اثبات است.» که درباره پاداش و کیفر جسمانی در روز قیامت، به تفصیل به بیان آن پرداخته است. ابن سینا پذیرفتن حشر جسمانی را مطابق آنچه در قرآن و حدیث آمده است، لازم می‌داند. (ابن سینا، شفا، ص ۴۲۳)

شیخ شهاب الدین سهروردی نیز معتقد است که هر عقیده‌ای که قرآن و سنت بر درستی آن گواه نباشد، باطل، بیهوده و بی‌ارزش خواهد بود:

کسی که به ریسمان خدا (قرآن مجید) تمسک نجوید، گمراه می‌شود، و در ته چاه پندار باطل سرنگون می‌گردد. آیا نمی‌دانی همان‌گونه که خلاق قادر به ایجاد تو نبوده‌اند، قدرت ارشاد و هدایت تو را نیز ندارند، بلکه هدایتگر تو آن خدایی است که هستی‌بخش و هدایتگر همه موجودات است. قدرت او به تو هستی بخشید و سخن او (قرآن) تو را راهنما و راهگشای است. (سهروردی، ص ۸۲)

ملاصدرا در مقدمه *اسفار* از این که عمری را در راه فراگیری آرای فلسفه‌پردازان عقل‌گرای و متکلمان جدل‌پیشه گذرانده است اظهار پشیمانی می‌کند و آن را گناهی بزرگ می‌شمرد که از جهت آن طلب آموزش می‌کند. (ملاصدرا، *اسفار*، ص ۱۱) وی پس از بیان عقیده خود درباره فلسفه‌پردازان عقل‌گرای و متکلمان جدل‌پیشه می‌گوید:

زمام عمر خود را به خدای منان وا می‌گذاریم و به پیروی از فرمان خدا به آنچه از رسول خدا به ما رسیده است، ایمان می‌آوریم و در مقام تحلیل عقلی بر نمی‌آییم، بلکه از هدایت او پیروی می‌کنیم و از او به آنچه فرمان داده است فرمان می‌بریم و از آنچه ما را بازداشته است خود را باز می‌داریم همان‌گونه که حق تعالی فرموده است: « **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا**» (ملاصدرا، *اسفار*، ص ۱۱ و ۱۲)

و در مقدمه *مظاهر الالهیه* می‌گوید:

ای همراهان مجاهد و ای برادران مومن، حکمت همان معرفت ذات حق و اول مرتبه وجود و شناخت صفات و افعال او و شناخت نفس آدمی و سعادت و شقاوت او است. این‌گونه شناخت، موجب تماشای جمال احدی و کامیابی به شهود سرمدی است. مراد از حکمت، همان حکمت مشهور نزد فلسفه‌پردازان و دلبستگان به فلسفه مجازی نیست که به دامان بحثهای گفتاری چنگ زده‌اند بلکه مراد از آن، حکمتی است که نفس آدمی به سبب آن به ملاً اعلی و بالاترین غایت دست می‌یابد، و این حکمت عنایتی ربانی و بخششی الهی است؛ زیرا حکمت از جانب حق تعالی است؛ همان‌گونه که خود فرموده است: « **يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا**» (ملاصدرا، *مظاهر الالهیه*، ص ۷ و ۸)

ملاصدرا در *اجوبه المسائل* می‌گوید: «من در تمام روی زمین کسی را نیافتم که از تحقیق در مسأله معاد و بازگشت نفوس آدمی، آگاهی و خبری یافته باشد.» (ملاصدرا، *اجوبه المسائل*، ص ۴۴)؛ و همچنین «در خزانه سیم و زر اندیشه حکما



و جواهر اسرار آنان به زر خالصی از اندیشه و معرفت برخوردار نکرده‌ام که برطرف‌کننده نیاز در حل مسائل یادشده باشد، بلکه اکثر آنان از گمان پیروی کردند؛ و گمان به هیچ‌وجه موجب بی‌نیازی از حق نمی‌گردد: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً.» من مدت زیادی بر این حالت بودم، تا آنکه رجوع کردم به کتاب خدا و در آیات آن اندیشه کافی به کار بردم و در دریای معانی و اسرار آن فرو رفتم تا به جواهر درخشان آن دست یافتم و در دستیابی به آن گوهر به نگرستن به ساحل آن بسنده نکردم، و در نتیجه به حمد و سپاس خدای متعال به نوری دست یافتم که بتوان در تاریکی‌های طبیعت به حق راه یافت، تا موجب شفای بیماری جهل دلها گردد و از عذاب قبر برهاند. من با این ژرف‌نگری در اسرار قرآن، از علم معاد و نشئه آخرت به اسراری از گنجینه‌های معرفت دست یافتم که به ارزش آن جز علام‌الغیوب آگاه نیست. سرانجام به این حقیقت آگاهی یافتم که در روی زمین هیچ نوری جز نور نبوت نیست که بتوان بدان روشنایی یافت. پس پروردگار مرا هدایت کرد به آنچه که به سبب آن از همه اندیشه‌ها و عقاید حکمای پیشین و متکلمان بازپسین بی‌نیازی یافتم. "سپاس خدای را که ما را بدان هدایت کرد و اگر خدای متعال ما را بدان هدایت نمی‌کرد، هرگز هدایت نمی‌یافتیم." (ملاصدرا، اجوبه‌المسائل، ص ۴۴ و ۴۵)

### توضیحات

۱. «لَهُ أُسْلِمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (آل عمران / ۸۳)؛ «قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا لَمَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ.» (حجرات / ۱۴)

٢. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ.» (شورى / ١٢)

٣. «إِذْ لَا دِينَ مَرَضَى عِنْدَ اللَّهِ سِوَى الْإِسْلَامِ وَهُوَ التَّوْحِيدُ وَالتَّنْذِيرُ بِالشَّرْعِ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ.» (بيضاوى، ص)؛ و در نهج الفصاحه آمده است: "الاسلام يغلو و لا يُغلى عَلَيْهِ." (نهج الفصاحه، ص ٢١٣، حديث ١٠٥٦)

٤. «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره / ٢)؛ «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء / ٩)

٥. «عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَاتَّخِذُوهُ إِمَامًا وَ قَانِدًا فَإِنَّهُ كَلَامُ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي هُوَ مِنْهُ وَ إِلَيْهِ يَعُودُ...» (نهج الفصاحه ، حديث شماره ١٩٧٩)

٦. «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (بقره / ١٦٤)؛ «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت / ٥٣)؛ «وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ.» (ذاريات / ٢١)

٧. «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حديد / ٣)؛ «أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره / ١٠٩)؛ «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام / ١٢)

٨. «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره / ٢٨)

٩. «وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر / ١٩)

١٠. «فَسُبْحَانَ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (انبياء/٢١)؛ «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (يس/٨٣)؛ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شورى/٩)
١١. «قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا لَهُوَلَاءِ الْقَوْمِ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» (نساء/٧٨)؛ «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (انسان/٣٠)؛ «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح/١٠)
١٢. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (فاطر/١٥)؛ «مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ» (محمد/٤٧)؛ «مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» (يوسف/٦٨)؛ «لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ لِلَّهِ لَهَوُ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ» (حج/٦٤)؛ «قُلْ إِنْ أَرَادَ اللَّهُ بِالنَّاسِ الْفُضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (لقمان/٢٦)؛ «إِنَّ الْفُضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفُضْلِ الْعَظِيمِ» (حديد/٢٩)؛ «بِيَدِكَ الْخَيْرُ أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران/٢٦)؛ «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (الفتح/١٠)
١٣. «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ» (انبياء/٢٣)
١٤. «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/٢١٦)
١٥. «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا.» (نساء/١٩)
١٦. «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ.» (هود/١)
١٧. «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجَّتَيْنِ حِجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حِجَّةَ بَاطِنَةٍ فَمَا الظَّاهِرَةُ فَهِيَ الرُّسُلُ وَ الْإِنْبِيَاءُ وَ الْإِئِمَّةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.» ( اصول كافي ، جلد ١ ، ص ١١٩ - حديثي از موسى بن جعفر )
١٨. «مَا أَوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.» (اسراء/٨٥)
١٩. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ.» (روم/٧)

۲۰. «الْعَقْلُ مِيزَانٌ صَحِيحٌ فَأَحْكَامُهُ يَقِينَةٌ لَا كَذِبَ فِيهَا غَيْرَ أَنَّكَ لَا تَطْمَعُ أَنْ تَزِنَ  
به أمور التوحيد و الاخره و النبوه و حقايق الصفات الالهيه و كل ماوراء طوره فان  
ذلك طمع في محال و مثال ذلك رجل رأى الميزان الذى يوزن به الذهب فطمع  
أن يزن به الجبال.» (ابن خلدون، ص ۴۶۰)

۲۱. در اینجا لازم است عین عبارت ابن سینا که بر ایمان راستین و اعتقاد و  
ارادتش به حضرت ختمی مرتبت (ص) دلالت دارد، نقل شود تا روشن شود که  
تکفیر بزرگانی چون ابن سینا دور از انصاف بوده است: «يجب ان يعلم ان المعاد  
منه ما هو منقول من الشرع و لا سبيل الى اثباته الا من طريق الشريعة و تصديق  
خبر النبوه... قد بسطت الشريعة الحقه التى اتانا بها نبينا و سيدنا و مولانا محمد  
صلى الله عليه و على آله حال السعادة و الشقاوة التى بحسب البدن.»

## منابع و ماخذ

قرآن مجید.

بیضاوی، قاضی. اسرار التأویل و انوار التنزیل. چاپ سنگی.

نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص)). مترجم و فراهم آورنده  
ابوالقاسم پاینده. تهران: جاویدان، ۱۳۶۰.

کلینی، محمد بن یعقوب. اصول کافی، ج ۱. ترجمه جواد مصطفوی. تهران:  
مکتب الاسلامیه، [بی تا].

ابن خلدون، عبدالرحمن. مقدمه ابن خلدون. بغداد: مکتبه بغداد، بی تا.

ابن سینا. شفاء الهیات. تهران: ناصر خسرو، ۱۳۵۴.

ملاصدرا (محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی). *اسفارالاربعه*. دارالمعارف  
الاسلامیه.

\_\_\_\_\_ *مظاهرالالهیه*. تصحیح آیت الله سید  
محمد خامنه‌ای. تهران: انتشارات بنیاد صدرا.

\_\_\_\_\_ *اجوبه‌المسائل*. تصحیح دکتر عبدالله  
شکیبا. تهران: انتشارات بنیاد صدرا، ۱۳۷۸.

سهروردی. *کلمه‌التصوف*. به تصحیح نجفقلی حبیبی. تهران: انجمن فلسفه، ۱۳۵۶.